



# تحلیل و بررسی مواجههٔ نیچه با اسلام و فرهنگ اسلامی

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر رضا سلیمان حشمت

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر علی اصغر مصلح

نگارش:

محمد حاجی میرزایی

## فهرست:

### مقدمه

۲	چکیده.....
۳	بیان مسئله.....
۱۰	پیشینه‌ی تحقیق.....

## بخش اول: نیچه و خدا

### فصل ۱

۱۲	انتقاد نیچه از مسیحیت.....
----	----------------------------

### فصل ۲

۳۲	تأثیرپذیری مسیحیت از نیچه.....
----	--------------------------------

### فصل ۳

۳۸	نیچه و خدا.....
----	-----------------

### فصل ۴

۵۴	فراسوی خیر و شر.....
----	----------------------

## بخش دوم: نیچه و اسلام

### فصل ۶

۵۹	مواجهه‌ی نیچه با اسلام.....
----	-----------------------------

### فصل ۶

۷۰	اخلاق خواجگان و اخلاق بردگان.....
----	-----------------------------------

### فصل ۷

۸۹	ابرانسان و انسان کامل.....
----	----------------------------

## نتیجه‌گیری

۱۰۷	نتیجه‌گیری.....
-----	-----------------

## منابع

۱۱۰	منابع فارسی و لاتین.....
-----	--------------------------

## پیوست

۱۱۵	فهرست آثار نیچه به آلمانی.....
-----	--------------------------------

## چکیده:

در این مقاله برای بررسی مواجهه‌ی نیچه با اسلام در ابتدا با نگاهی به انتقادهای نیچه از مسیحیت، تلاش می‌کنیم نوع نگاه نیچه به دین خوب و بد را مشخص کنیم. همچنین کارهای متفکرانی که پس از نیچه تلاش کرده‌اند تا مسیحیت را با آرای نیچه سازگار کنند نیز در بخش دیگری بررسی می‌شود. سپس به بررسی درون‌مایه‌های مذهبی در آثار نیچه می‌پردازیم تا نشان دهیم که نیچه یک ملحد متجدد نیست و نسبت به دین نگاه متفاوتی دارد. سپس با نگاه ویژه به مفاهیم اخلاق خواجهگان و اخلاق بندگان به مواجهه‌ی نیچه با اسلام خواهیم پرداخت و سعی می‌کنیم نشان دهیم انتقادهای نیچه از مسیحیت تاریخی به اسلام وارد نیستید. همچنین نشان می‌دهیم که تحسین نیچه از اسلام نقش مهمی در تفکر او دارد. در انتها نیز مفاهیم انسان کامل در عرفان اسلامی را با ابرانسان نیچه مقایسه خواهیم کرد.

## مقدمه

### بیان مسئله و روش کار

نیچه، خصوصاً در کشور ما به عنوان فیلسوفی ضدخدا شناخته می‌شود؛ اعلان مشهور او از مرگ خدا نیز به عنوان شاهی بر این ادعا گرفته می‌شود. اما با وجود این، او در نوشته‌هایی از تمدن اسلامی تمجید می‌کند. برخی از منتقدان نیچه بر این باورند که این تحسین بیش‌تر به خاطر نقد او از مدرنیته است و از تمدن‌های اسلامی به این خاطر تمجید می‌کند که فقط مدرن نیستند. اما این مسئله تنها در ایران نیست.

ژیل دلوز در مقدمه‌ی ترجمه‌ی انگلیسی کتاب *نیچه و فلسفه* ضمن اظهار خوشحالی از ترجمه‌ی کتابش به زبان انگلیسی، می‌گوید که نیچه در زبان انگلیسی غالباً دچار بدفهمی شده است. او اعتقاد دارد که نیچه انتقادهای سهمگینی را به عقل‌باوری فرانسوی و دیالکتیک آلمانی وارد کرده است و به همین دلیل، بر تفکر تجربه‌گرای انگلیسی تأثیر زیادی نداشته است؛ چرا که عقل‌باوری فرانسوی و دیالکتیک آلمانی در تفکر انگلیسی حائز اهمیت نبوده است. بنابراین در انگلیس نیچه فقط توانسته بر رمان‌نویس‌ها، شعرا و نمایش‌نامه‌نویسان تأثیر گذارد و این تأثیر بیش‌تر عملی و احساسی

بوده تا یک تأثیر فلسفی. به همین دلیل به همین سبب نیچه در تفکر انگلیسی، حتی گاهی چیزهایی را به نیچه نسبت می‌دهند که مخالف‌شان بوده است.

یاسپرس هم اعتقاد دارد که به دلیل وجود گزاره‌های ضد و نقیض در نوشته‌های نیچه، بعضاً چیزهای متضادی به او نسبت داده می‌شود؛ مثلاً برخی او را ضد زن می‌خوانند و از این طرف بعضی از جنبش‌های فمینیستی از او الهام گرفته‌اند. برای همین است که به نظر او، مواجهه با نیچه کار سختی است و کسی که قصد این کار را دارد باید در دام این جمله‌های متناقض نیفتد و بتواند به تفکر اصیل نیچه در پس این جمله‌ها راه پیدا کند. از این روست که یاسپرس بر این باور است که باید با نیچه همراهی کرد و انتظار گرفتن یک پاسخ موجز و سراسر است را نداشت.

یکی از مهم‌ترین این سوءبرداشت‌ها از نیچه این است که او را فردی ضدخدا می‌دانند. قطعه‌ی مشهور او در ... که مرگ خدا را از زبان یک مرد دیوانه اعلام می‌کند یکی از روشن‌ترین شاهدها برای این مقصود در نظر گرفته می‌شود و او را مخالف سرسخت اخلاق و هر گونه باوری به خدا می‌خوانند. کار تا جایی بالا گرفته است که ریچارد داو کینگز<sup>1</sup>، نویسنده‌ی ملحد انگلیسی که در کتاب توهم خدا سعی کرده وجود خدا را منکر شود، در برنامه‌های تلویزیونی خود در این همین موضوع، بارها از نیچه به عنوان یکی از سردمداران الحاد و علم‌پرستی نام می‌برد. از او کتاب ساعت‌ساز نابینا نیز به فارسی ترجمه شده است که در آن کتاب تلاش می‌کند با توسل به دلایل فیزیکی و انتخاب طبیعی داروین وجود خدا و هرگونه ارزشی فراتر از انسان را منکر شود.

همچنین علاوه بر این، برخی جنبش‌های مسیحی دنیوی‌انگار (سکولار) مانند جنبش الهیات مرگ خدا سعی می‌کنند با معرفی کردن نیچه به عنوان پدر معنوی جنبش خود، مسیحیتی دنیوی‌انگار، و دینی بدون خدا را تبلیغ کنند. آن‌ها نیز از برخی جمله‌های نیچه در تأیید حرف‌های خود استفاده می‌کنند. دین بدون خدا، دین بدون مابعدالطبیعه، دین بدون ارزش‌های ثابت اخلاقی و دین بدون خواسته‌های سیاسی مطلوب این نحله است که سعی می‌کنند با توسل به آرای نیچه و

---

<sup>1</sup> Richard Dawkins

حذف کردن قسمت‌هایی از مسیحیت که مورد انتقاد او بوده است به آن دست یابند. متألهان مسیحی که تحت تأثیر نیچه بوده‌اند به دینی ضعیف و تقلیل‌یافته باور داشتند. آن‌ها به جای توجه به اصول دینی بارور کردن‌شان، تنها به حذف بخش‌هایی از مسیحیت می‌پردازند که مورد مجادله است و نیچه به آن‌ها انتقاد کرده است. از این روست که مسیحیت نیچه‌ای شیری بی‌یال و دم و اشکم می‌شود.

در ایران نیز اوضاع خیلی متفاوت نیست. باور غالب در تفسیر نیچه، متفکری مروج بی‌خدایی و ضداخلاق است. نیچه، اکثراً به عنوان متفکری شناخته شده است که به مبارزه با خدا پرداخته و می‌خواهد الحاد را ترویج دهد. همچنین او فیلسوفی ضداخلاق قمداد می‌شود که به هیچ اصل یا مدل اخلاقی پایبند نیست و تنها قدرت را معتبر می‌داند. از آرای او درباره‌ی حقیقت تنها به اصالت منظر یا چشم‌انداز<sup>۱</sup> پرداخته می‌شود و آن را مقدمه‌ای برای پلورالیسم دینی و دنیوی‌انگاری (سکولاریسم) می‌دانند. این‌گونه می‌شود که می‌شنویم نیچه به اخلاق و فضیلت تاخته و بنای آن را در غرب برانداخته و به رواج بی‌اخلاقی پرداخته؛ به همین دلیل خیلی‌ها او را نمی‌پسندند و افکارش را شیطنانی می‌پندارند؛ از آن سو برخی نیز با همین تصور نیچه‌ی برساخته‌ی خود را می‌ستایند، چرا که را ضد دین و اخلاق و مروج منورالفکری و آزاداندیشی عصر تنویر<sup>۲</sup> افکار می‌پندارند.

این در حالی است که او در آنک انسان بارها به هم‌عصرانش متعرض شده و گفته که: «تا امروز هیچ چیز نسبت به من بیگانه‌تر و بی‌ربط‌تر از تمام گونه‌ی آزاداندیشان اروپایی و امریکایی نبوده است.» در این صورت پیداست که این تصور وارونه از نیچه، که او را ضد‌دین و مروج بی‌اخلاقی و پدر معنوی الحاد و دنیوی‌انگاری می‌داند، کار ما را در تحلیل و بررسی مواجهه‌ی او با اسلام بسیار مشکل می‌کند.

با توجه به مسائلی که مطرح شد، تحلیل و بررسی مواجهه‌ی نیچه با اسلام نیاز به مقدماتی دارد، که اگر این مقدمات مطرح نشوند اهمیت مسئله مغفول خواهد ماند. چرا که نیچه تنها در چند نوشته‌ی کوتاه از اسلام و تمدن اسلامی، آن هم به طور پراکنده صحبت کرده است. این پراکندگی

---

<sup>1</sup> Perspectivism

<sup>2</sup> The age of enlightenment

باعث شده است تا برخی منتقدان نیچه، این نظرات را در تفکر اصلی نیچه کم‌اهمیت تلقی کنند. یان آلموند در کتاب مستشرقین جدید<sup>1</sup> به نیچه‌شناسان در این قضیه انتقاد می‌کند؛ چرا که بسیاری از آنان جملات تحسین‌آمیز نیچه نسبت به اسلام را تنها واکنشی منفی نسبت به تمدن غرب می‌دانند؛ بدین معنی که بر این باورند که نیچه به اسلام تنها از آن رو به دیده‌ی تحسین می‌نگرد که فقط از غرب غیرمتمدن‌تر است و نیچه منتقد تمدن است.

لذا قبل از بررسی مواجهه‌ی نیچه با اسلام سعی خواهیم کرد انتقادهای او از مسیحیت را جمع‌آوری کنیم. نگاه کردن به انتقادهای نیچه از مسیحیت، می‌تواند تا حدودی نظرات او درباره‌ی دین را برای ما روشن کند. از خلال همین انتقادهای نیچه می‌توان فهمید که نیچه منتقد دین به طور کلی نیست، بلکه به جنبه‌های خاصی از مسیحیت و یهودیت انتقاد وارد می‌کند و همچنین این انتقادهای او به دلیل نیست که مسیحیت و یهودیت دین الهی هستند، بلکه با توجه به نتایجی که برخی باورها در این دین‌ها به بار آورده‌اند از آن‌ها انتقاد می‌کند. به این دلیل نمی‌توان نیچه را ضد دین دانست. همچنین در این بخش در بخش اول به این می‌پردازیم که یکی از کلیدی‌ترین انتقادهای نیچه به مسیحیت تاریخی و تفکر فلسفی غربی «نفی دنیا» است. نیچه، «کینه‌توزی» را دلیل خوار کردن دنیا می‌داند و اعتقاد دارد که مسیحیت با نه گفتن به این دنیا، در مقابل خواسته‌ها و اراده‌های انسانی قرار گرفته است. همان‌گونه که یاسپرس هم اعتقاد دارد به نظر نیچه، علت مرگ خدای مسیحی، قرار گرفتن آن در مقابل تمام خواسته‌ها و غرایز یک انسان آزاد است.

با توجه به بررسی کامل کینه‌توزی است که می‌توانیم نشان دهیم نشان دهیم (همان‌طور که خود نیچه هم به این نکته اذعان کرده است) دین اسلام راستین و اصیل و شخص پیامبر اسلام (ص) به زندگی آری گفته و در بهتر کردن زندگی این‌دنیایی مردم هم سعی فراوانی داشته است. هرچند که در اسلام نیز توجه به جهان آخرت بسیار وجود دارد؛ اما این دلیلی برای نفی دنیا، به خصوص در سیره‌ی پیامبر اسلام و بزرگان اسلام نیست.

---

<sup>1</sup> The New Orientalists: Postmodern Representations of Islam from Foucault to Baudrillard

همچنین برای این که از تصویر ضدخدایی که از نیچه ساخته شده است فاصله بگیریم، که همان طور که گفته شد می تواند مانعی جدی در بحث ما باشد، به بررسی دقیق مضامین دینی در آثار او خواهیم پرداخت. با بررسی این مسئله که نیچه دین را برای یک جامعه ی پرشور و سالم، امری ضروری می داند، نشان خواهیم داد که نیچه با الحاد مدرن و همین طور دنیوی انگاری فاصله ی زیادی دارد؛ این فاصله ی زیاد باعث می شود که او در برخی نوشته هایش، ملحدان راحت طلب و دنیاپرست و همین طور روشنفکران علم پرست را با لحنی حتی تندتر از لحنی که درباره ی مسیحیت صحبت می کند، به باد انتقاد بگیرد.

مشکل دیگر در این بررسی تصویری است که از فلسفه ی اخلاق نیچه وجود دارد. گفتیم که بسیاری نیچه را فیلسوفی ضد اخلاق می دانند. طبیعتاً اگر نیچه متفکری ضد اخلاق باشد، نمی تواند قربت و نزدیکی خاصی با اسلام داشته باشد؛ دینی که پیامبرش خود را کامل کننده ی اخلاق می خواند. (انی بعثت لأتمم مكارم الأخلاق - بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹) و خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی پیامبر اسلام (ص) در آیه ی ۴ سوره ی قلم این چنین می فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**.

لذا لازم دیدیم تا این نکته را روشن کنیم که نیچه به هیچ وجه ضد اخلاق<sup>۱</sup> نیست. او تفکر خود را غیر اخلاقی<sup>۲</sup> می خواند و کتاب تأملات نابهنگام<sup>۳</sup> را نوشته، کنایه از این که تفکر و فلسفه در صورت اصیل خود همواره نابهنگام و خلاف آمد عادت و به این اعتبار غیر اخلاقی است و نه البته ضد اخلاقی. (سلیمان حشمت، ۲۸۵)

نیچه برای تفاوت گذاری میان اخلاق مطلوب خود و اخلاقی که به آن انتقاد می کند، از عبارت های اخلاق خواجگان و اخلاق بردگان استفاده کرده است. او اخلاق مسیحی را اخلاقی بردگان می داند و اعتقاد دارد که کسی که خودش را خوار می کند و ارزشی برای خودش قائل نیست و دست به مظلوم نمایی و ریا می زند، می تواند به موجود خطرناکی تبدیل شود که دیگران نیز از او آسیب

---

<sup>1</sup> Anti-moral

<sup>2</sup> Immoral

<sup>3</sup> Un timely



ببینند. در کنار این مسئله، وی اخلاق اسلامی را اخلاق خواجهگان می‌داند و حتی در انتهای کتاب ضدمسیح ابراز تأسف می‌کند که چرا تمدن اسلامی در اندلس سرکوب شد. در این قسمت با نشان دادن تعریف او از اخلاق مطلوب، و همچنین انتقادهای او از اخلاق خواجهگان، این مسئله را روشن می‌کنیم که چرا او به اخلاق اسلامی با دیده‌ی تحسین می‌نگرد.

همچنین از آن‌جا که یکی از مهم‌ترین انتقادهای نیچه به تجدد این است که اخلاق اروپایی اخلاق بردگان است؛ و از این رو که نیچه، در برخی نوشته‌هایش پس از این انتقاد، اخلاق اسلامی را به عنوان نمونه‌ی مطلوب خود از اخلاق مثال می‌آورد، درک بحران اخلاق اروپایی از نظر نیچه، تبارشناسی آن از قوم یهود و ابتدای مسیحیت تا دوران تجدد و آینده‌ای که به نظر او پشت خانه‌ی انسان‌های غربی کمین کرده است برای بحث ما در مواجهه‌ی نیچه با اسلام ضروری به نظر می‌رسد. همچنین از آن‌جا که هنگامی که دو تفکر و باور در جوهی به هم نزدیک باشند، غایت‌ها و مطلوب‌هایشان نیز لاجرم به یکدیگر نزدیک خواهند شد، تصمیم گرفتیم ابرانسان نیچه را، به مثابه‌ی غایت وجود انسان در روی زمین، با انسان کامل در عرفان اسلامی، به مثابه‌ی مقصود خلقت انسان، با یکدیگر مقایسه کنیم. البته مشخص است که با توجه به فضای فکری متفاوت، به هیچ وجه انتظار یک رابطه‌ی این‌همانی نخواهیم داشت؛ اما اگر بتوانیم وجوه مشترکی از را بین ابرانسان و انسان کامل پیدا کنیم بحث ما کامل‌تر خواهد شد.

ایده‌ی اصلی این قسمت، درک درست‌تر هر کدام از این انسان‌های کامل، با توجه به دیگری است. عرفای اسلامی، انسان کامل را برای درک بهتر اولیای الهی و همچنین الگو گرفتن مسلمانان و گریز از سطحی و ظاهری شدن دین و فراموش شدن جوهر اصلی اسلام مطرح کردند. نیچه نیز، ابرانسان خود را در مقابله با نیست‌انگاری غربی و گم شدن جوهر والای انسانی، که آن را در یونان باستان می‌دانست، طرح‌ریزی کرد. از این رو شاید بتوان وجه اشتراکی بر رغم تفاوت و اختلاف اساسی این دو الگو پیدا کرد.

در صورت پیدا کردن وجوه مشترک، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت لاجرم فضای مورد نیاز برای رسیدن به ابرانسان با انسان کامل باید شباهت‌هایی داشته باشد؛ شباهت‌هایی که می‌تواند مواجهه‌ی نیچه با اسلام و فرهنگ اسلامی را روشن‌تر کند.

## پیشینه‌ی تحقیق

متاسفانه مقاله یا کتابی که به طور خاص و تخصصی به رابطه‌ی نیچه و اسلام بپردازد، قبل از کتاب نیچه و اسلام روی جکسون<sup>۱</sup> پیدا نکردیم. جکسون در این کتاب، که در سال ۲۰۰۷ در ۲۷۰ صفحه منتشر شده است، سعی کرده است به این نکته توجه کند که چرا نیچه، بر خلاف انتقادهای صریحی که به مسیحیت می‌کند، به اسلام با احترام نگاه می‌کند و در رویکردی که به تمدن اسلامی دارد، از ادبیات دینی استفاده می‌کند. نویسنده، سعی در مقایسه‌ی برخی نظریات نیچه با آیات قرآن و همچنین سیرت پیامبر اسلام (ص) در اراده‌ای به سمت خروج از جاهلیت و آری گفتن به زندگی باشکوه می‌پردازد و اعتقاد دارد که این نگاه، می‌تواند غرب را در شناخت بهتر تمدن اصیل اسلامی یاری دهد.

اما نویسنده به منابع شیعی و دست اول اسلامی رجوع نمی‌کند و بیش‌تر ارجاعاتش به روشنفکران اسلامی در شبه‌قاره‌ی هند، مانند مودودی<sup>۲</sup> و هم‌فکران اوست و نکاتی که به عنوان شاهد از اسلام می‌آورد عمق زیادی ندارد و برای خواننده‌ی مسلمان بدیهی می‌نماید. همچنین جهت‌گیری

---

<sup>۱</sup> Roy Jackson

<sup>۲</sup> Abul A'ala Maududi (1903-1979)

کتاب به این سمت است که اسلام بعد از دوران چهار خلیفه (راشدون) در هیچ برهه‌ای نتوانسته است به شکلی مطلوب پیاده شود.

همچنین نویسنده سعی دارد با کمک آرا و نظریات مودودی اسلامی لیبرال و رحمانی را به عنوان شکلی از اسلام که مورد تحسین نیچه است معرفی کند و حتی از جمهوری اسلامی ایران به عنوان نمونه‌ای از حکومت اسلامی تحریف‌شده یاد می‌کند.

شخص دیگری که در این زمینه کار کرده است یان آلموند است که در دو کتاب خود به نام *مستشرقین جدید و تاریخ اسلام در تفکر آلمانی* به این مسئله پرداخته است. البته او در این دو کتاب، که در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ منتشر شده‌اند، به دادن گزارشی خلاصه از مواجهه‌ی نیچه با اسلام بسنده کرده است و همچنین سراغ منابع اسلامی نرفته است.

استیون میشلز<sup>۱</sup> نیز در مقاله‌ای تحت عنوان نیچه و دین آینده به طور ضمنی از نظر مثبت نیچه به اسلام سخن گفته است؛ اما در این مقاله بیش‌تر جانب این طرف را گرفته که نیچه اسلام را به درستی نمی‌شناخته و صرفاً از دور شیفته‌ی آن شده بوده است.

علاوه بر این، در مقاله‌ی دکتر رضا سلیمان‌حشمت با عنوان نیچه و حافظ نیز می‌توانیم ضمن بحثی تطبیقی میان نیچه و حافظ، می‌توانیم نکاتی درباره‌ی اخلاق مدنظر نیچه و همچنین شباهت‌های این اخلاق با اخلاق اسلامی پیدا کنیم.

دکتر محمدباقر هوشیار نیز در مقدمه‌ای که در ترجمه‌ی نیست‌انگاری اروپایی نیچه نگاشته، به طور خلاصه ابرانسان نیچه را انسان کامل در عرفان اسلامی مقایسه کرده است و اطمینان دارد که نیچه منابع عرفان اسلامی را در دست داشته و مفهوم ابرانسان را با توجه به آن‌ها مطرح کرده است. (اطلاعات تمام کتاب‌های ذکر شده در این بخش، در قسمت منابع موجود است.)

---

<sup>1</sup> Steven Michels

## فصل ۱

### انتقاد نیچه از مسیحیت

از نظر نیچه ویژگی‌های اساسی و خصوصیات ذاتی نیست‌انگاری منفعل در فرهنگ غرب اساس تصور متافیزیکی افلاطونی و باور دینی مسیحی است. او نگاهش به ویژه به اعتقاد راسخ در این دو باور است که به وجود جهان حقیقی و ابدی دیگری جز جهان ما باور دارد؛ جهانی که متغیر و متحول نمی‌شود؛ جهانی که نه آغاز دارد و نه انجام؛ جهانی که فراتر از جهان گذرای ماست و در تقابل با آن قرار دارد.

به باور افلاطون و نیز بر پایه‌ی اعتقادات مسیحی، جهانی با چنین خصوصیات، در حقیقت جهان واقعی است که خدا به عنوان حقیقت معین در رأس آن قرار گرفته است؛ خدایی اخلاقی که ارزش‌های اخلاقی متناسب با این جهان را تعیین می‌کند. از سوی دیگر اما، باور افلاطونی و ایمان

مسیحی جهانی را که ما در آن زندگی می‌کنیم و برایمان ملموس و محسوس است، جهانی خیالی و ساختگی، غیرواقعی و دروغین، جهانی بد و زشت می‌پندارد (مجموعه آثار نیچه، جلد ۱۶ صص ۷، ۴۷، ۵۶۳، از فلاطوری) نیچه این باور و طرز تفکر را به مبارزه می‌طلبد و تأکید دارد که از میان برداشتن این «جهان حقیقی» از اهمیت بسیار برخوردار است. (مجموعه آثار نیچه، جلد ۱۶ ص ۹۷، از فلاطوری) نیچه، این متفکر صریح و صادق، هر راه پنهان و هر طریق انحرافی را که به الوهیت کاذب منتهی شود، برنمی‌تابد. زندگی و اندیشه او در «بی‌اعتقادی و ناباوری به جهان متافیزیکی» می‌گذرد. (مجموعه آثار نیچه، جلد ۱۵ ص ۵۱، از فلاطوری) برای او چنین جهان حقیقی و چنین حقیقتی وجود ندارد.

«همین به اصطلاح جهان خیالی و ساختگی، تنها جهانی است که وجود

دارد. آن جهان که به جهان واقعی معروف شده، دروغی بیش نیست.» (همان، ۵۲)

این باور افراطی، نفی واقعیت است و نیستی و پوچی. تنها واقعیت، واقعیت شدن است. باور افلاطونی این واقعیت را نادیده می‌گیرد و همواره «به هیچی و پوچی متوسل می‌شود و از لاجود، خدا و حقیقت می‌سازد.» (همان، ۹۸۴) این نفی مضاعف - بی‌اعتقادی به واقعیت و اعتقاد به لاجود - یعنی این «نیست‌انگاری منفعل»، یکی از پایه‌های اصلی فرهنگ مغرب زمین را تشکیل می‌دهد. این نفی مضاعف سازنده کجایی معنا و غایت و مقصود زندگی است و سازنده‌ی کجایی ارزش‌هایی که فرهنگ غرب بر آن‌ها بنیاد شده و انسان غربی دائماً با آن مواجه بوده و هنوز هم با آن دست به گریبان است.

نیچه معتقد است که مسیحیت با افزودن عناصر نیست‌انگاران‌های به این باور نیست‌انگاران‌ه، در بازسازی و گسترش آن کوشید.

بر اساس اعتقاد دینی مسیحی، رنج و عزاب و مصیبت، گناهکاری و آلودگی به گناه، شکل‌دهنده‌ی اجزای ضروری هستی انسانند. بعد هم خداوند برای آمرزش گناهان بندگانش، پسر خود را به عنوان منجی و مسیح به میان آنان می‌فرستد و او را قربانی می‌کند؛ لاجودی فراتر از

لاوجودی دیگر. «در مسیحیت، نه اخلاق و نه دین، هیچ یک نقطه تماسی با واقعیت ندارند.» (مجموعه آثار نیچه، جلد ۸ ص ۱۳۲، از فلاطوری) (هشتم، ۱۳۲) اعتقاد نیچه بر آن است که در گسترش و بازسازی چنین جهان نیست انگارانه‌ای، همه‌ی متکلمان و فیلسوفان مسیحی سهمیم بوده‌اند؛ حال خواه نام‌شان پاپ اعظم یا مارتین لوتر باشد و خواه آنان را کانت و هگل و جز این‌ها بنامند. (همان، ۴۸۲) (هشتم، ۴۸۲) «نیست‌انگاری فعال» افشاگر یک چنین نیست‌انگاری منفعل است که در تضاد با حیات قرار دارد.

به نظر نیچه تنها با تحقق نیست‌انگاری فعال و فقط از طریق کمال‌یابی آن است که می‌توان بر نیست‌انگاری منفعل چیره شد. من سازنده و خواهنده و شونده، تنها معیاری است که به چیزها هدف‌هایی نو و ارزش‌هایی جدید می‌دهد. (چنین گفت زرتشت، ۳۴) در این میان اما روشن نیست که وظیفه‌ی انجام دادن این امر را انسان آتی، ابر انسان و یا خود نتیجه بر عهده می‌گیرد. آنچه تعیین‌کننده است، پایه و اساس و ملاک و معیار این ارزش‌گذاری است؛ که همانا حیات این جهانی است، یعنی تنها واقعیت بی‌چون و چرایی که وجود دارد.

در واقع، حیات و هستی این جهانی انسان، همچون اصلی مطلق و مسلم در کانون فلسفه‌ی نیچه قرار دارد. بر این اساس، و تنها بر این اساس است که «درستی» و «نادرستی» امور معین و مشخص می‌شود. هر آنچه این اصل را نقض کند، برای نیچه حکم فریب و دروغ را دارد. از این رو پیداست که بنیاد حملات نیچه به مکتب افلاطون و نیز انتقاد کوبنده‌ی او به آیین مسیحیت، که او آن را «تحله‌ی افلاطون برای توده‌های مردم» می‌خواند، بر این اصل استوار است.

«باری نبرد با افلاطون (و یا ساده‌تر بگویم برای «مردم»)، نبرد با فشار هزار

ساله‌ی مسیحی – کلیسایی (چرا که مسیحیت همان مکتب افلاطون است، اما برای

مردم)، در اروپا چنان کشاکش سترگی پدید آورده که تا کنون بر روی زمین مانند

نداشته است» (فراسوی نیک و بد، ۲۱)

جهان به این معنا که آدمی سرباز است، داور است، میهن پرست است. به این معناست که آدمی از خود دفاع می کند، حرمت و عزت نفس خود را نگاه می دارد، خواهان برتری است، غرور دارد و بزرگ منشی. امروز هر عملی که در هر لحظه ای صورت می پذیرد، هر غریزه ای هر احترامی که به عمل می پیوندد، ضد مسیحی است». (ضدمسیح (دجال)، ۸۶) به بیانی دیگر: «مسیحیت همان مکتب افلاطون است برای توده های مردم؛ مذهبی است نیست انگارانه». (مجموعه آثار نیچه، جلد ۱۵، ص ۸۵۲، از فلاطوری) «آری، نیست انگار<sup>۱</sup> و مسیحی<sup>۲</sup> هم قافیه اند و نه تنها هم قافیه که برآزنده ی هم اند.» (ضدمسیح (دجال)، ۱۲۸)

اگر بخواهیم انتقادهای نیچه را به طور خلاصه فهرست کنیم، می توانیم در پرتو آن ها اصول فکری او درباره ی دین و همچنین بنیان های فکری ای را پیدا کنیم که منجر به نظر مثبت نیچه به اسلام شده است. آن گاه می توانیم با توجه به اصولی کلی ای که در این بخش به دست آورده ایم، در فصول بعدی مواجهه ی او با اسلام را روشن تر ببینیم.

## الف) اخلاق مسیحی اخلاق بردگان است

نیچه معتقد است در تاریخ بشر نخست اخلاق والاتباران و نژادگان مرسوم بود و ضعیفان و ناتوانان یارای رقابت با آنان را نداشتند. این بود که دست به ترفندی زیرکانه زدند. این ترفند توسط مسیحیان صورت گرفت و آن این بود که درخت دشمنی و نفرت از سروران رومی را برکنند و به جای آن نهال دوستی و محبت نشانند، اما محبتی دروغین، استوار بر «سیاست انتقامی دورنگر و زیرزمینی و خزنده و پیش اندیشیده...» «آن ناسازه خدا بر صلیب... یعنی خود را به صلیب کشیدن

---

<sup>1</sup> Nihilist

<sup>2</sup> Christian



خدا برای رستگاری انسان!« بدین ترتیب بود که ضعف و بدبختی و بیچارگی بردگان تقدیس شد چون خدا خود را به خاطر آنان بر صلیب کشیده بود. بدین گونه اخلاقیات مبتنی بر معادله‌ی «بدبخت=نیک» مرسوم شد. (فراسوی نیک و بد، ۴۱)

نیچه بر اخلاق مسیحی تأکید زیادی می‌کند و عمده‌ی نقد او از مسیحیت در اخلاق مسیحی جلوه‌گر می‌شود. نیچه اخلاق مسیحی را اخلاق بردگان می‌داند و آن را در تقابل با اخلاق خواجه‌گان می‌داند که جلوه‌ی باشکوه آن را به نظر او می‌توان در اخلاق یونانی پیش از سقراط دید. توجه زیاد اخلاق روی اخلاق مسیحی در این جمله‌ها مشخص است:

آن چیزی که مرا از دیگران متمایز می‌سازد و مرا از همه‌ی انسان‌ها دور نگه می‌دارد این حقیقت است که من پرده از روی اخلاق مسیحی برداشته‌ام. (انسان را بپایید، ۱۳۸-۱۳۹)

نیچه اخلاق بردگان را میل به قدرت گروه فرودستان می‌داند و آن را از اخلاق سروران متمایز می‌داند، یعنی بیان میل به قدرت مردان والاطر یا نجبا. نیچه اخلاق بردگان را برملا ساخته و سه قدرت را که در زیر پوشش آن پنهان شده آشکار ساخته است. (۱) غریزه‌ی گروه فرومایه بد ضد گروه نیرومند و مستقل (۲) غریزه‌ی همه‌ی رنجبران و محرومان بر ضد گروه خرسند و نیک‌پرورده و (۳) غریزه‌ی میان‌مایگان بر ضد افراد استثنایی (اراده‌ی معطوف به قدرت، جلد ۱، جمله‌ی ۲۷۴) «بنابراین، در تاریخ اخلاق یک میل به قدرت مجال ظهور می‌یابد که توسط آن هر یک از گروه بردگان، ستم‌کشیدگان، بی‌اصلان و پیوندباختگان و آن کسانی که از خود رنج می‌برند، و یا میان‌مایگان می‌کوشند آن ارزش‌ها را متداول و شایع سازند که با وجود آن‌ها سازگار است» (همان، جمله‌ی ۴۰۰) و این منتهی به یک عدم اعتماد نسبت به زندگی به طور کلی می‌شود. چرا که تمایلات زندگی تا اندازه‌ی زیادی غیراخلاقی تصور شده، و نسبت به حواس اظهار دشمنی گردیده است.

در نتیجه می‌توان گفت که به نزد نیچه، آن اخلاقی که در اروپا معتبر شمرده می‌شود اخلاقی سقراطی و یهودی-مسیحی است (که به نزد نیچه هر دو از یک قماشند) وی این اخلاق را مجموعه‌ی

شرایط بقای گونه‌ای از انسان که علیل و ناتوان و کلاً یا بعضاً ره گم کرده است می‌داند. (یاسپرس،

۱۳۸۳، ص ۲۳۶)

این در حالی است که جلوتر خواهیم دید که یکی از دلایل مهمی که نیچه اسلام را تحسین می‌کند این است که اخلاق اسلامی را اخلاق خواجه‌گان می‌داند؛ اخلاقی که ارج‌مندی‌های والای انسانی را پاس می‌دارد و زیر سلطه نمی‌رود.

### ب) مسیحیت نوابغ را از بین می‌برد

در ادامه‌ی بحث قبلی، نیچه با نشان دادن این‌که اخلاق مسیحی اخلاق بردگان است، می‌گوید که این اخلاق باعث از بین رفتن و انحطاط افراد نابغه و سرآمد می‌شود. او اعتقاد دارد اخلاق برای توده وسیله‌ی دفاع از خود در برابر قوی است. غرایز نیرومندی مانند عشق به خطر کردن، تهور، انتقام‌جویی، زیرکی، درنده‌خویی و عشق به قدرت در ابتدا نشو و نمو می‌یافت و برای خیر اجتماع کسب می‌شد با این نظر که دشمنان مشترک را دفع کنند؛ اما همین که این نیاز از میان رفت، این خصال توسط توده خطرناک تلقی می‌شود و بدین‌سان تدریجاً به آن رنگ غیراخلاقی بود می‌زنند و آن را مورد تهمت و افترا قرار می‌دهند. یک صفت<sup>۱</sup>، یک حالت یا گزینه این‌چنین مورد داوری قرار می‌گیرد که آیا برای اجتماع و مساوات عمومی، یعنی گزینه‌ی جمعی<sup>۲</sup> سودمند یا نسبت به همان ناسودمند است. «بنابراین ترس مادر اخلاقیات است.» (فراسوی نیک و بد، ۱۵۳) نیرومندترین و والاترین غرایز، اگر از روی شور و شوق دنبال شود، فرد را به فراسوی حد متوسط می‌کشاند و گرایش به شکستن اعتماد به نفس اجتماع می‌یابد و در نتیجه این‌گونه غرایز محکوم و غیراخلاقی محسوب

---

<sup>1</sup> Quality

<sup>2</sup> Gregarious instinct

می‌شوند. هر چیزی که باعث توفیق فرد بر گروه شود بد و شر خوانده می‌شود و میان‌مایگی آرزوها

امتیاز اخلاقی و شرافت به شمار می‌آید (کاپلستون ۱۳۸۸، ص ۱۷۱)

از این روست که از نظر نیچه نتیجه‌ی مقصود مسیحیت چیرگی و توفیق آرمان‌های مسیحی

بر جان‌های شریف و نیرومند بود:

«چیست در مسیحیت که ما با آن می‌جنگیم؟ این که مسیحیت می‌خواهد

نیرومندان را درهم بکوبد؛ می‌خواهد دلیری را از ایشان بگیرد و از ناکامی‌ها و

خستگی‌های آنان سوءاستفاده کند و اعتماد به نفس غرورآفرین‌شان را به بی‌قراری و

خلجان وجدان بدل سازد؛ این که می‌داند چگونه غریزه‌های والا را به زهر بی‌الاید و

آن‌چنان به بیماری بکشاند تا نیرو و استواری و اراده‌ی معطوف به قدرت‌شان واژگونه

شود و بر ضد خودشان به کار افتد – تا از فرط خودخواری و اهانت به خویش‌تن

بمیرند و به همان طرز هولناکی که پاسکال معروف‌ترین مصداق آن است، متلاشی

شوند.» (اراده‌ی معطوف به قدرت، جلد ۱، جمله‌ی ۲۵۲، از: یاسپرس ۱۳۸۸، ص

۹۷)

این در حالی است که با ورود اسلام به ایران ما شاهد شکوفایی فرهنگ ایرانی-اسلامی

هستیم که حاصل آن نخبگان بزرگی در رشته‌های گوناگون فلسفی، دینی و علمی بوده است.

### ج) مسیحیت به زندگی «نه» می‌گوید

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نیچه می‌گوید امروز هر عملی که در هر لحظه‌ای صورت

می‌پذیرد، هر غریزه‌ای هر احترامی که به عمل می‌پیوندد، ضد مسیحی است. او دید که مسیحیت از

هر حقیقتی که بدان برمی‌خورد (از قبیل حقیقت عیسی (ع) در برداشتی تحریف شده بهره می‌گیرد

تا به یاری آن پایه‌های هر چیز والا و نیرومند و شریف – هر چیز سالم و پرتوان و سربلند – ههر

چیزی که در «تأیید زندگی» است سست و متزلزل کند. (همان، ۹۰-۹۱)

نیچه اعتقاد دارد مسیحیت، به این دلیل که دینی آن جهانی است و برای این جهان ارزشی قائل نیست، و همچنین به دلایلی که در بند الف گفته شد، به زندگی «نه» می‌گوید. برای مسیحیت ارج‌مندی‌های انسانی ارزشی ندارند و به شجاعت، جنگ‌آوری، حق‌طلبی با دیده‌ی تحقیر نگاه می‌کند. چرا که همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به اعتقاد نیچه در اخلاق مسیحی بدبختی معنای نیک می‌دهد. از این روست که می‌گوید:

مسیح و هرج‌ومرج طلب، هر دو تباه و ناتوان از زندگی، همان احساس نابودکنندگی، مسمومیت، پر از غم و خون‌آشام هستند و هر دو دارای غریزه‌ی نفرت شدید نسبت به تمام امور، امور سترگ و تداوم‌یابنده و در کل همه‌ی اموری‌اند که به زندگی آینده می‌بخشد. (ضدمسیح (دجال)، ۱۲۶)

اما همان‌طور که جلوتر خواهیم گفت از آن‌جا که دین مبین اسلام به همه چیز در جهت تعالی انسان پرداخته است، قاعدتاً به مسائل دنیایی و مادی نیز می‌پردازد. در قرآن مجید انسان خلیفه الله معرفی می‌شود. رسول گرامی اسلام (ص) نیز می‌فرمایند دنیا کشتزار آخرت است. با استناد به این آیه و روایت نبوی، می‌بینیم که اسلام دقیقاً زندگی این دنیا را به عنوان بستری برای تعالی انسان می‌داند که برای کلی‌ترین مسائل تا جزیی‌ترین آن‌ها، راهکار و دستورات مشخصی دارد.

همچنین در این حدیث از پیامبر اسلام نیز می‌توان اهمیت او به زندگی این جهانی را دید:

طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ حَسَنَ عَمَلُهُ فَحَسَنَ مُنْقَلَبُهُ إِذَا رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ سَاءَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ سَخِطَ عَلَيْهِ رَبُّهُ. (میزان‌الحکمه، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۵۴۷)

پیامبر (ص): خوشا به حال کسی که عمرش دراز و کارش نیکو باشد. چنین کسی بازگشت‌گاهش نیکوست، زیرا پروردگارش از او خشنود است. بدا به حال کسی که عمرش دراز و کردارش بد باشد. چنین کسی بازگشتگاهی بد دارد. زیرا پروردگارش از او ناخشنود است.